

دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان  
سال اول، شماره‌ی دوم، پائیز و زمستان ۱۳۹۳

## نقد شخصیت کیخسرو بر اساس نظریه آبراهام مزلو

نسرین داودنیا\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی و دبیر آموزش و پرورش دزفول

ناصر سراج خرمی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

علی‌اکبر جولازاده اسمعیلی

کارشناس ارشد مشاوره و راهنمایی

### چکیده

روان‌شناسان انسان‌گرا، در نظریه‌های خود، برخلاف رفتارگرایان و روان‌کاوان، نگرشی مثبت و غایی نسبت به انسان دارند. در این پژوهش با توجه به تجربه‌های عرفانی و کمال‌طلبانه کیخسرو در نظر داریم نگاهی روان‌شناختی به زندگی و رفتار او داشته باشیم و ویژگی‌های رفتاری او را با نظریه سلسله مراتب نیازهای آبراهام هارولد مزلو انطباق دهیم و او را به عنوان فردی که به مرحله خودشکوفایی رسیده، معرفی کنیم. در این بررسی او با شش ویژگی افراد خودشکوفا از جمله؛ مسأله‌مداری، علاقه اجتماعی، تجربیات والا و عرفانی، روابط بین فردی عمیق و صمیمانه، ساختار منشی دمکراتیک و کناره‌گیری و خلوت‌گزینی هماهنگی دارد.

**کلید واژه‌ها:** شاهنامه، کیخسرو، سلسله مراتب نیازها، خودشکوفایی، آبراهام مزلو.

## ۱- درآمد، پیشینه و روش‌شناسی پژوهش

شاهنامه اثر ارزشمند ملی و دستاورد ناخودآگاه جمعی اقوام ایرانی و از نوع حماسه است. در بخش‌های اساطیری و پهلوانی خواننده با شخصیت‌هایی روبه‌رو می‌شود که در مقابل حوادث و مشکلات همان رفتارها و کردارهایی از آن‌ها سرمی‌زند که از بشر امروزی مشاهده می‌شود. از این رو می‌توان با تحلیل روان‌شناسی شخصیت‌های آن، گوشه‌ای از شخصیت انسان این دوره را به نمایش گذاشت. اینگونه پژوهش‌ها، تحقیقات میان رشته‌ای نامیده می‌شوند که در دنیای امروزی رونق فراوانی یافته است و نتایج مفید و ارزنده‌ای به جا گذاشته است و نظر پژوهشگران بسیاری را به خود معطوف داشته است. این پژوهش هم پیوندی است میان ادبیات و روان‌شناسی، هر چند ادبیات و روان‌شناسی هیچگاه از هم مجزا نبوده‌اند. با توجه به مطالب گفته شده، نگارنده در این پژوهش بر آن است که به این پرسش پاسخ دهد: کیخسرو که از نظر فردوسی انسانی آرمانی به شمار می‌آید، آیا با ویژگی‌های شخصیت سالم مطرح شده در نظریه سلسله مراتب مزلو همخوانی دارد؟ و آیا می‌توان او را فردی خودشکوفا به شمار آورد؟ شیوه مطالعاتی این مقاله کتابخانه‌ای است. ابتدا باید در حوزه روان‌شناسی و نقد روان‌شناسی به ویژه دیدگاه مزلو نسبت به شخصیت سالم مطالعاتی انجام گیرد. سپس مطالعه شاهنامه و استخراج شخصیت و زندگی کیخسرو در آن و در پایان تطبیق و تحلیل شخصیت وی با توجه به نظریه آبراهام مزلو (Abraham maslow). مقالات و تألیفات بیشماری درباره شاهنامه فردوسی به ویژه کیخسرو نوشته و از دیدگاه‌های مختلفی به آن پرداخته شده است، اما از منظر روان‌شناسی شخصیت، آن چنانکه شایسته اثر گراندوری چون شاهنامه است، بدان پرداخته نشده است. در زیر به چند پژوهش که به کیخسرو نگاهی داشته‌اند، اشاره می‌شود:

حمیدیان (۱۳۸۷) در کتاب «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی»، به تحلیل زندگی کیخسرو در شاهنامه پرداخته است. در سال (۱۳۸۹) اسماعیل‌پور در مقاله‌ای با عنوان «اسطوره کیخسرو در شاهنامه»، در شماره ۷۶ مجله بخارا از لحاظ اسطوره‌شناسی شخصیت کیخسرو را بررسی کرده است. نیز در مقاله‌ی

«تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس نقد اسطوره‌ای» از فرزاد قائمی چاپ شده در مجله پژوهش‌های ادبی شماره ۲۷، بهار (۱۳۸۹) شخصیت کیخسرو را نقد کرده است. نیز «تحلیل اسطوره کیخسرو، جمشید و گرشاسب بر اساس آرای یونگ» از نصرالله امامی در شماره ۹ پیاپی مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران سال (۱۳۹۱) به همین موضوع اختصاص یافته است. «سیاوش، مسیح و کیخسرو» از سجاد آیدانلو در شماره ۲۳ مجله پژوهش‌های ادبی سال (۱۳۸۸) نیز می‌توان اشاره کرد.

## ۲- آشنایی با مزلو و سلسله مراتب نیازها (hierarchy of needs) از دیدگاه او

در تاریخچه روان‌شناسی، پس از دیدگاه رفتارگرایی (behaviorism) و روان‌کاوی (psychoanalysis)، مکتب روان‌شناسی انسان‌گرا (humanism) به نام «نیروی سوم» و جایگزین آن دو به شمار می‌آید. کارل راجرز و آبراهام مزلو از بزرگان این مکتب‌اند. به باور راجرز آدمیان دارای نیروی انگیزشی مشترکی‌اند که با ادراک آگاهانه خویش می‌توانند همه ظرفیت خود را از قوه به فعل برسانند. (شولتز، ۱۳۸۴: ۴۰-۴۱)

مزلو بنیانگذار و پدر معنوی جنبش انسان‌گرایی در روان‌شناسی است. او روان‌کاوی و رفتارگرایی را به دلیل پرداختن به بدترین حالت‌های انسانی یعنی روان‌رنجوری و روان‌پریشی و عدم توجه به عواطف انسانی مثبت و مفید، مورد انتقاد قرار می‌دهد. نظریه‌ی شخصیت مزلو از مطالعه افراد دارای اختلال‌ها هیجانی به وجود نیامده است، بلکه در نتیجه‌ی سال‌ها مطالعه بر روی سالم‌ترین شخصیت‌ها، نظریه‌ی شخصیت خاصی تکوین یافته که می‌توان آن را نظریه انگیزش (motivation) نامید؛ نظریه‌ای که انگیزش محور و پایه اصلی آن است (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۵۶). او در شمار مهم‌ترین نظریه‌پردازان «نهضت توانایی‌های انسان»، این دیدگاه را با عنوان «نیروی سوم» در روان‌شناسی امریکا معرفی کرد. او سایر نیروها (نیروی اول یعنی روان‌کاوی و نیروی دوم یعنی رفتارگرایی) را به سبب دید منفی و بدبینانه‌ای که در مورد انسان داشتند، قبول نداشت و باور

داشت که انسان‌ها اصولاً خوب یا خنثی هستند، ولی بد نیستند؛ بلکه در هر انسانی کششی به سوی رشد و کمال نهفته است (هربرت، ۱۳۸۴: ۹۴).

مزلو برای مطالعه خود در مورد انسان سالم، کامل و خودشکوفای، ۳۸ چهره تاریخی و مشهور را در نظر گرفت. در جامعه آماری او چهره‌هایی شاخص چون آبراهام لینکلن (Abraham Lincoln)، والت ویتمن (Walt Whitman)، لودویک وان بتهوون (Ludwing van Beethoven)، آلبرت انیشتن (Albert Einstein)، الینور روزولت (Eleanor Roosevelt) و توماس جفرسون (Thomas Jefferson) به چشم می‌خورد. او معتقد بود که همه این افراد به خودشکوفایی رسیده‌اند (همان: ۹۴).

مزلو در راستای تعیین مراحل رشد و روند تکامل نیازها، سلسله مراتب پنج گانه‌ای برای نیازهای آدمی در نظر می‌گیرد که به شکل هرم، می‌توان نیازهای زیستی و جسمانی را در پایین و نیاز به خودشکوفایی (self-actualization) را در بالای آن قرار داد. مراتب میانی دربرگیرنده امنیت، تعلق، عشق و احترام است (مزلو، ۱۳۷۲: ۷۰-۸۴).



هرم سلسله مراتب نیازهای مزلو

در سلسله مراتب نیازهای مزلو، نیازهای رده‌های پایین نیازهای انگیزشی بوده و قبل از نیازهای رده‌های بالا حداقل تا حدودی باید برآورده شوند تا نیازهای سطح بالا ظاهر شوند. برای مثال تا گرسنگی و یا وحشت فرد کم یا رفع نشود در او نیاز به عشق و تعلق به وجود نمی‌آید. همچنین در سلسله مراتب نیازها،

نیازهای رده‌های پایین‌تر، قوت، توانایی و اولویت بیشتری دارند و نیازهای رده‌های بالاتر ضعیف‌تر هستند. او نیازهای برخاسته از خودشکوفایی را در شمار «نیازهای بودن» و تجارب والای زندگی و بقیه را «نیازهای کمبود» می‌نامد. طبق دیدگاه وی، افراد معدودی به خودشکوفایی می‌رسند و مقصر اصلی را جامعه می‌داند که شرایط و امکانات لازم را برای خودشکوفایی افراد در اختیار آنان نمی‌گذارد (هربرت، ۱۳۸۴: ۹۴).

۲-۱- نیازهای تنکرد شناختی (فیزیولوژیکی) یا نیازهای جسمی (physiological needs): در پایین‌ترین سطح از سلسله مراتب نیازهای مزلو، نیازهای زیستی و فیزیولوژیکی جای دارد که در اصطلاح «نیازهای تنکردشناختی» نامیده می‌شوند. نیاز به آب، غذا، هوا و دیگر مواد که بدن برای برقراری تعادل حیاتی به آن‌ها نیاز دارد. به باور مزلو فردی که در حد افراط و به طرز خطرناکی گرسنه است، «مدینه فاضله» برایش جایی است که غذا به فراوانی یافت می‌شود (مزلو، ۱۳۷۲: ۷۰-۷۴). چه بسیار کسانی به سبب برآورده نشدن این نیازها، در این مرحله مانده و از رفتن به سلسله مراتب بازمانده‌اند. هم‌چنین مزلو، تا حدودی حرکت به سوی کمال و سلامت روانی را امری ذاتی و شکل‌گیری بعدی آن را در سن تکامل، تا حد بسیار زیادی به تجربه‌های دوران کودکی وابسته می‌داند. او حتی به دو سال نخست زندگی کودک تأکید بسیار دارد و می‌گوید چنان‌چه کودک در دو سال اولیه از نیاز به محبت، ایمنی و احترام کافی برخوردار نباشد، حرکت به سوی خودشکوفایی برایش بی‌نهایت دشوار خواهد بود (شولتز، ۱۳۸۴: ۱۰۲). به علاوه برای تربیت کودک سخت‌گیری شدید یا آسان‌گیری زیاد را روشی نادرست می‌داند و معتقد به روش پرورش «آزادی محدود» است (همان: ۱۰۱-۱۰۲).

پرورش کیخسرو بنا به خواست افراسیاب در محیطی طبیعی و کوهستانی صورت می‌گیرد تا خرد و فرهنگ نیاموزد. اما پیران او را به شبانی می‌سپارد و در گرامیداشت او بسیار سفارش می‌کند. برخلاف نظر افراسیاب، چنین محیطی سبب خودساختگی و سلامت روح و روان او می‌شود. به عبارتی می‌توان گفت پرورش و

رشد او در سال‌های کودکی در محیطی آزاد و سالم او را در برآورده کردن نیازهای آغازین زیستی، فیزیولوژیکی یاری می‌کند و او را آماده صعود به مراحل بالای نیازهای انسانی می‌کند.

۲-۲- نیازهای امنیتی (safety needs): این نیازها معرف نیاز به ایمنی و امنیت در جامعه است. این نیاز در زمان اضطراب اتفاق می‌افتد؛ زمانی که زندگی شخصی در معرض خطر است، نیازهای بالا کم‌اهمیت می‌شوند. و رفتار و تلاش فرد منحصر به ایمن ماندن از خطر می‌شود (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۵). در این راستا و در جهت ایجاد دنیایی امن، قابل پیش‌بینی و منظم نقش والدین، از اهمیت زیادی برخوردار است (مزلو، ۱۳۷۲: ۷۵-۷۶).

کیخسرو از همان آغاز تولد از جانب افراسیاب در معرض خطر بود. پیران؛ حامی وفادار او با فرستادن او به کوهستان و سپردن او به شبان او از خطر نابودی نجات داد و امنیت جانی را برایش فراهم کرد. و بعد از بازگشت به شهر و خانه پدری باز هم برای اینکه امنیت او را فراهم کند، از کیخسرو خواست خود را در حضور افراسیاب گنج و گول نشان دهد تا افراسیاب تصور کند از خرد و فرهنگ خالی است و بدین گونه دوباره چون پدری مهربان او و مادرش را به سیاوشگرد، شهر پدری‌اش رهسپار کرد تا در آرامش و امنیت زندگی کند. کیخسرو سال‌ها در سیاوشگرد و در کنار مادرش در امنیت و آسایش به سر برد تا به یاری مادرش و پیران و گذر معقول از مقدمات تربیتی، امید به تعالی در درونش شکل گرفت. مزلو هم محرک‌های اضطراری چون جنگ، از هم پاشیدگی نظام اجتماعی و هم گرایش به دین، علم و فلسفه‌ای جهانی را برای کسب رضایت و معنا در زندگی همسو با انگیزه امنیت طلبی دانسته است (مزلو، ۱۳۷۲: ۷۷-۷۸).

۲-۳- نیاز به عشق و تعلق داشتن (love or belongingness needs): به باور مزلو اگر نیازهای فیزیولوژیک و ایمنی نسبتاً خوب ارضا شوند، آن‌گاه نیازهای عشق، محبت و تعلق در فرد، پدیدار خواهد شد (همان: ۷۷-۷۸). این نیازها اشتیاق به ارتباط محبت‌آمیز، نیاز به احساس بخشی از گروه بودن یا احساس تعلق به فردی را شامل می‌شود (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۶). آنچنان‌که از زندگی کیخسرو برمی‌آید

دوران نوجوانی خویش را در سیاوشگرد که شهری دلشگا و خوش آب و هواست سپری می‌کند و آنجاست که با مسئولیت خطیری که به عهده دارد آشنا می‌شود و در کنار مادر فرهیخته و پیران خردمند احساس دوست داشتن و دوست داشته شدن را تجربه می‌کند و به عبارتی هویت خویش را بازمی‌یابد و آماده رفتن به ایران می‌شود تا بنا به خواست و سفارش پدرش، سیاوش، جهان از آلودگی و تیرگی پاک گرداند و صلح جهانی برقرار کند. در تمام این سال‌ها خود را برای چنین امری آماده می‌کند و چشم به راه دوستی (گیو) است تا مقدمات رفتن او را به ایران فراهم کند.

۲-۴- نیازهای احترامی: اگر نیازهای مربوط به عشق و تعلق در حد معقولی برآورده شوند، به دنبال آن نیازهای مربوط به احترام و عزت نفس (self-esteem) ظاهر می‌شوند. این نیاز موجب تمایل به پیشرفت، قدرت، اعتماد و اطمینان، استقلال و آزادی می‌شود. زمانی که به نیازهای مربوط به آن درست پاسخ داده شود، در فرد احساس اعتماد به نفس و خود ارزشمندی شکل می‌گیرد و فرد خود را دارای هدفی در جهان می‌بیند (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۶). هم‌چنین مزلو نیاز به احترام و شایسته پنداشته شدن را برای تقویت احساساتی مانند ثمربخش بودن و عزت نفس در زندگی لازم و بی‌اعتنایی به آن را موجب ناسازگاری‌هایی از نوع احساس حقارت، ضعف و درماندگی می‌داند. و نتیجه می‌گیرد که «سالم‌ترین حرمت به نفس، مبتنی بر احترام استحقاقی از سوی دیگران است و نه شهرت طلبی و تمجید بی‌مورد» (مزلو، ۱۳۷۲: ۸۲-۸۳). در تمام زمانی که کیخسرو در سیاوشگرد اقامت دارد، فرنگیس، مادرش او را برای امری و مسئولیتی خطیر یعنی بازگشت به ایران و انتقام خون سیاوش (از نظر ایرانیان باستان انتقام خون پدر امری پسندیده محسوب می‌شد) مهیا می‌کند. و همین داشتن هدف به کیخسرو قدرت و اعتماد به نفس و ارزشمندی می‌دهد. اما تا در سیاوشگرد حضور دارد از استقلال و آزادی کامل برخوردار نیست. اما با رفتن به ایران و به دست آوردن آزادی و پیشرفت نیازهای احترامی او به حد کافی پاسخ داده می‌شود.

۲-۵- خودشکوفایی: خودشکوفایی، فرایند شکوفا ساختن استعدادهای درونی و پنهانی در هر لحظه و به هر میزان است؛ به عبارتی خود شکوفایی یعنی، خوب انجام دادن کاری که انسان، قصد انجام آن را دارد (مزلو، ۱۳۸۶: ۱۹). زمانی که فردی چهار مرحله اولیه نیازها را برآورده کرد، آخرین مرحله رشد مزلو، یعنی خودشکوفایی فرامی‌رسد. افراد خودشکوفا تمام نیازهای کمبود و محرومیت در چهار سطح نخست را ارضا کرده‌اند (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۷). مزلو به این نتیجه رسید که افراد خود شکوفا متفاوت از افراد عادی برانگیخته می‌شوند. او انگیزش در افراد خود شکوفا را فرا/انگیزش (meta motivation) نامید که انگیزش از نوع B-motivation یا بودن هم نامیده می‌شود. از نظر مزلو بالاترین انگیزه این است که افراد خود شکوفا نابرانگیخته و نافع‌ال هستند یعنی آن‌ها کوشش نمی‌کنند، بلکه به جای آن رشد و تحول می‌یابند. از نظر مزلو این افراد فرانگیخته می‌شوند تا به حداکثر توان بالقوه‌ی خود دست یابند. «مزلو این حالت را به صورت رشد منش (character growth)، ابراز منش (character expression)، بالیدگی (maturation) و رشد و در یک کلام، خود شکوفایی توصیف می‌کند» (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۶۹). تفاوتی که در اینجا بین فرا انگیزش در افراد خودشکوفا و انگیزش افراد عادی است این است که مزلو مورد دوم را تحت عنوان کمبود یا انگیزش از نوع D-motivation می‌داند. انگیزش از نوع D شامل جبران نوعی کمبود در درون موجود زنده است. افراد خودشکوفا در جهت ارضای کمبودها و یا کاهش تنش (tension) تلاش نمی‌کنند، آن‌ها در پی برآورده کردن توانایی‌های بالقوه و دانستن و فهمیدن جهان خودشان هستند. «هدف آنان غنی‌سازی و گسترش دادن زندگی و افزودن تنش خود از طریق تجربه‌های چالش‌انگیز و گوناگون است» (همان: ۳۷۰). مزلو فهرستی از فرایندها (meta needs) یا ارزش‌های وجودی (being values) را برای افراد خودشکوفا مطرح می‌سازد. او همچنین آن‌ها را ارزش‌های B هم می‌نامد. (همان: ۳۷۰)



- افراد خودشکופا که از نظر مزلو در حدود یک درصد و یا حتی کمتر از جامعه را تشکیل می‌دهند، دارای ویژگی‌های زیر می‌باشند.
- ۱- درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه‌ی آسان‌تر با آن؛
  - ۲- پذیرش خود، دیگران و طبیعت؛
  - ۳- خودانگیختگی و خودجوشی؛
  - ۴- مسأله‌مداری؛
  - ۵- کناره‌گیری (نیاز به خلوت و تنهایی)؛
  - ۶- استقلال از فرهنگ و محیط؛
  - ۷- تازگی تقدیر و تحسین؛
  - ۸- تجربه‌ی عرفانی یا احساس عمیق؛
  - ۹- حس همدردی نسبت به نوع بشر؛
  - ۱۰- روابط صمیمی و نزدیک بین فردی؛
  - ۱۱- تشخیص بین وسایل و اهداف؛
  - ۱۲- احساس شوخ‌طبعی فلسفی و غیر خصمانه؛
  - ۱۳- خلاقیت و آفرینندگی؛
  - ۱۴- ساختارمنشی دموکراتیک و مردمگرا؛
  - ۱۵- علاقه‌ی اجتماعی (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۸).
- مجموعه‌ای که گفته شد حقیقتاً مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از ویژگی‌هاست. با توجه به این نکته که افراد خودشکופا تقریباً مقدس‌وار به نظر می‌آیند، باید به این نکته هم توجه داشت که هیچ کس نمی‌تواند همواره به این کاملی باشد و افراد خودشکופا هم دارای نواقص و معایبی هستند. همیشه و به طور مداوم خوبی، حقیقت و زیبایی وجود ندارد به دلیل آنکه آن‌ها هم انسان هستند. بنابراین گاهگاهی می‌توانند بی‌ادب، حتی فوق‌العاده بی‌رحم و یا نسبت به دیگران سرد و تلخ باشند. آن‌ها هم لحظه‌های تردید و ترس، شرم و احساس گناه دارند و بعضی وقت‌ها اسیر تعارضات و تنش‌ها می‌شوند (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۷۴).

### ۳- کیخسرو و مؤلفه‌های خودشکوفایی مزلو در اندیشه و رفتار او

کیخسرو در اساطیر و حماسه‌های ایرانی و شاهنامه‌ی فردوسی، فرزند سیاوش و فرنگیس و نوه‌ی کیکاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریان و دلاوران است. واژه‌ی کیخسرو به معنی «شاه نیکنام» است. کیخسرو در عدالت و شهامت سرآمد شاهان دیگر کیانی است که پس از مرگ پدرش سیاوش به دنیا می‌آید. کیخسرو، انسان آرمانی است که کاووس در ستایش خسرو او را «بیانگر بی‌همتایی، رنجبرداری و آگاهی او از نهان جهان» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۳۱۴) می‌داند. وی «موفق می‌شود سرزمین‌های ایرانی را متحد کند. وی بر همه‌ی کشورها فرمان می‌راند و ظالمان و تبه‌کاران را از میان برمی‌دارد. او در مقام درخشان‌ترین شاه و دلاورترین و شریف‌ترین کس ستوده می‌شود. کیخسرو را نمونه‌ی مطلق و بی‌عیب و نقص رهبری دانسته‌اند» (بهار، ۱۳۷۶: ۱۹۵) و در این‌جا به این موضوع پرداخته می‌شود که کیخسرو تا چه حد با ویژگی‌های توصیف شده برای افراد خودشکופا از نظر مزلو مطابقت دارد. از جمله ویژگی‌های انسان خودشکופا که به نظر می‌رسد کیخسرو واجد آنهاست عبارتند از: مسأله‌مداری، علاقه‌ی اجتماعی، تجربه‌های اوج یا عرفانی، ساختار منشی دمکراتیک، نیاز به استقلال و خلوت‌گزینی و روابط بین فردی عمیق و صمیمانه. در ادامه این ویژگی‌ها در متن مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۳-۱- مسأله‌مداری (Problem centering): افراد خودشکופا معتقدند که در زندگی مأموریتی دارند. «این مسائل، مسائل خارج از خودشان می‌باشند و حاکی از چیزی شبیه رسالت یا مأموریت در زندگی هستند که آنها احساس می‌کنند ناگزیر به پایان رساندن آن می‌باشند. بیشتر مأموریت‌هایی که آنها توصیف می‌کنند، چیزهایی نیستند که آنها خواسته باشند انجامش دهند، بلکه چیزهایی هستند که آنها احساس می‌کنند موظف به انجام دادن آن می‌باشند. هم‌چنین این تکالیف خودمدارانه نیستند، بلکه معمولاً مرتبط به مسائلی هستند که به خیر بشریت مربوط می‌باشند» (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۸). یکی از ویژگی‌های برتر افراد خود شکופا این است که خود را وقف یک شغل و حرفه، کار و یا یک احساس تعهد

می‌نمایند. از نظر مزلو این احساس وقف و تعهد، لازمه‌ی خودشکوفایی است. افراد خودشکوفاً بسیار سخت کوش بوده و لذت و هیجان زیادی را در کار کردن می‌جویند. این افراد از طریق وقف کار شدن قادرند فرایندهای خود را برآورده ساخته و با تبلور استعدادهای خود به بالاترین سطح توانایی‌های بالقوه‌ی خود رشد کرده و باعث کمک به تصریح احساس خود یا خویشتن آن‌ها می‌شود (مزلو، ۱۳۸۶: ۸۶). «کارشان بخشی از هویتشان می‌شود. در نتیجه، کارهایشان غالباً مستقل پادشاه‌های بیرونی است که آن‌ها دریافت می‌کنند» (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۸).

پس از این که کیخسرو با دادگری آرامشی در ایران برقرار می‌کند، کیکاووس در حضور بزرگان و جهان‌پهلوان رستم با او پیمان می‌بندد که انتقام خون سیاوش را از افراسیاب بگیرد و ملاحظه‌ی خویشی با وی نکند و بنیاد و اصول قسم را این‌گونه بیان می‌کند: کیخسرو را به یزدان و به تاج و تخت و به روز و شب و به شمشیر و به خون سیاوش سوگند می‌دهد که به سوی بدی گرایش پیدا نکند. کیخسرو سخنان نیا را می‌پذیرد و پیمان می‌بندد و سوگند می‌خورد که فریب افراسیاب نخورد و کمر همت به انتقام خون پدر ببندد و روی آسایش نبیند تا افراسیاب را از روی زمین محو کند و سپس پیمان خود را می‌نویسد و بزرگان و رستم را بر این کار گواه می‌گیرد. او از همان ابتدای نوجوانی با اندیشه‌ی این رسالت و مأموریت بزرگ می‌شود که وظیفه دارد انتقام خون پدر را از کشندگان او بگیرد و آرامش را به ایرانیان بازگرداند و گویی هدفی در این دنیا جز آن ندارد و راز حضور او در این دنیا جز این نیست. پس خود را به کلی فراموش می‌کند و چنان غرق در تعهد و مسئولیت خویش می‌شود که گویی کار دیگری ندارد و حتی چنان که در شاهنامه ذکری از آن به میان نیامده، ازدواج هم نمی‌کند و پس از پایان یافتن رسالت، دیگر علاقه‌ای به ماندن در این جهان و تخت ندارد:

کنون من چو کین پدر خواستم	جهان را به خوبی بیاراستم
به گیتی مرا نیز کاری نماند	ز بدگوهران شهریاری نماند
هر آنکه که اندیشه گردد دراز	ز شاهی و از دولت دیریاز
چو کاووس و جمشید باشم به راه	چو ایشان ز من گم شود پایگاه

شدم سیر ازین لشکر و تاج و تخت سبک بازگشتیم و بستیم رخت  
(ج ۳ / ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴: ب ۲۹۴۹ - ۲۹۷۱)

تمرکز روی مشکلات باعث می‌شود که افراد خودشکوکا احساس کنند که در زندگی خود مأموریت و کاری فراتر از خود دارند که ضمن صرف انرژی بالا در راه تحقق آن، نیازمند یک احساس وقف و تعهد نسبت به آن هم می‌باشند. بر اساس این ویژگی هم کیخسرو در نزد بزرگان پیمان می‌بندد و متعهد می‌شود که برای انتقام‌گیری خون پدر خویش سیاوش و شکست کامل افراسیاب لحظه‌ای آرام و قرار نگیرد و از هیچ تلاشی هم در این راه فروگذاری نکند.

میان را ببندم بدین کار سخت مگر یار باشند گردون و بخت  
نیاسایم از جنگ او یک زمان مگر کار دیگر شود ز آسمان  
نه خشنود شوم زو به تخت و کلاه نه آرام گیرم به بی‌گاه و گاه  
مگر کو ز روی زمین کم شود روان سیاوخش خرم شود  
بر اینم وزین بر نگردم به دل همی تا بود در جهان آب و گل  
(ج ۲ / ۷۸۲ - ۷۸۳: ب ۱۱۹ - ۱۲۵)

۲-۳- نیاز به استقلال و خلوت‌گزینی (privacy): افراد خودشکوکا نه تنها توانایی تحمیل انزوا و کناره‌گیری از دیگران را بدون درگیر شدن به آثار زیان بار آن را دارند، بلکه در مقایسه با افراد عادی نیازمند خلوت و تنهایی بیشتری هستند. آنان برای برآورده سازی نیازهایشان به خود متکی بوده و به دیگران نیازی ندارند. به دلیل اینکه تا این حد از دیگران مستقل و حتی کناره گیرند، غالباً نامهربان و سرد در نظر می‌آیند در حالی که این حالت از روی قصد و تمایل آنها نبوده، بلکه صرفاً به دلیل اینکه خود مختارتر از بیشتر مردم هستند، مجبور نیستند تقاضای حمایت و گرمی کنند یا به آنها وابسته باشند (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

خلوت‌گزینی و کناره‌گیری از جمع کیخسرو در هر زمانی که قصد کارزار با تورانیان داشت و راز و نیازهایش با پروردگار و یاری خواستن از خدا که راه درست را به او رهنمون شود و خلوت‌گزینی‌های او آن زمان که قصد رها کردن تاج و

تخت را داشت از موارد استقلال و کناره‌گیری و خلوت داشتن اوست. در پایان زندگی او گاهی این کناره‌گیریها دو یا پنج هفته به طول می‌انجامید که مورد اعتراض درباریان واقع می‌شد. افراد خودشکופا بیش از سایر افراد نیاز به خلوت و تنهایی دارند. آن‌ها ضمن تحمل انزوا و تنهایی از تأثیر زیان‌آور آن هم به دور هستند. این ویژگی سبب خودمختارتر بودن آن‌ها و عدم نیازمندی آن‌ها در اتکا به دیگران شده‌است. به نظر می‌رسد که به خلوت رفتن‌های کیخسرو همراه با مراسم آیینی خاص را شاید بتوان در قالب این دو خصوصیت افراد خودشکופا یعنی، تجربه‌های اوج و نیاز به استقلال و حریم خصوصی توجیه کرد.

۳-۳- تجربه‌های اوج (peak experience) یا عرفانی: افراد خودشکופا دارای لحظه‌هایی از وجد، حیرت، احترام و خوشی شدید هستند. این تجارب بی‌شبهت به تجربه‌های عمیق مذهبی که در جریان آن خود را فراموش کرده یا فارغ از جهان مادی می‌شوند، نیستند. در نتیجه این تجربه‌های اوج، شخص احساس قدرت فوق‌العاده‌ای کرده و خود را قویاً مطمئن و مصمم می‌داند (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۷۱). «به نظر می‌رسد که تجربه‌های اوج شامل فقدان آنی خود یا تعالی خود هستند. در طول تجربه اوج، افراد دارای احساساتی مبنی بر گشوده شدن افق‌هایی نامحدود در برابر دیدگان‌شان، احساس قدرتمندی و ضعف، فقدان تطابق با زمان و مکان و احساس شدید وجد و جذب هستند.» (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۹). مزلو بعدها افراد خودشکופا را از نظر تجربه اوج به دو دسته تقسیم می‌کند. افراد خودشکوفایی که به اوج می‌رسند و افرادی که به اوج نمی‌رسند. در حالی که این دو سنخ از نظر روان‌شناختی سالم هستند، اما کیفیت و کمیت تجربه‌های اوج متفاوتی دارند. بر این اساس افرادی که به اوج می‌رسند تجربه‌های اوج بیشتری دارند که بیشتر از نوع عرفانی و مذهبی است. هم‌چنین این افراد بیشتر حالت تقدس و شاعرانه‌ای دارند و نسبت به افرادی که به اوج نمی‌رسند کمتر اهل عمل هستند. افرادی که به اوج نمی‌رسند، بیشتر خاکی بوده و به موضوع‌های دنیوی توجه دارند. اما از نظر مزلو افرادی هم که خودشکופا نیستند هم می‌توانند به تجربه‌ی اوج برسند هر چند که ممکن است به اندازه افراد خودشکופا نباشد. از نظر مزلو همه افرادی که

به اوج می‌رسند صرفاً صوفی مسلک، نقاش، نویسنده، یا دانشمند نیستند، بلکه در میان مدیران تجاری، مربیان و سیاستمداران هم وجود دارد (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۷۲).  
حالت‌های عرفانی و نیایش‌های کیخسرو نیز ویژه است و برای شروع هر کاری با گریه‌های خالصانه و نیایش به درگاه یزدان چاره‌جویی می‌کند و «همواره با آداب و آئین خاصی نیایش می‌کند: سر و تن می‌شوید، جامه نو و پاکیزه به تن می‌کند و دو رخ بر خاک می‌ساید» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۳۱۵). چون با نیا پیمان می‌بندد، هفت روز با بزرگان مجلس بزمی دارد و روز هشتم با نیایش به درگاه خداوند از او می‌خواهد که این کار را بر وی آسان کند و از او کمک می‌خواهد.

جهاندار هشتم سر و تن بشست	بیاسود و جای نیایش بجست
به پیش خداوند گردان سپهر	برفت آفرین را بگسترده مهر
شب تیره تا برکشید آفتاب	خروشان همی بود دیده پرآب
همی گفت کای دادگر یک‌خدای	جهاندار و روزی‌ده و رهنمای
توانا تویی بر همه کارها	تو آسان کنی رنج و تیمارها
فراوان بمالید رخ بر زمین	همی خواند بر کردگار آفرین

(ج ۲/ ۷۸۳: ب ۱۳۲-۱۴۸)

نمونه‌ای دیگر از نیایش وی زمانی است که گرداگرد گنگدژ را محاصره کرده‌اند، کیخسرو پیش از تسخیر آن، چنین با خدا راز نیاز می‌کند.

ز لشکر بشد تا به جای نماز	ابا کردگار جهان راز گفت
ابر خاک چون مار پیچان ز کین	همی خواند بر کردگار آفرین
که همواره پست و بلندی ز تست	به هر سختی یارمندی ز تست
اگر داد بینی همی رای من	مگردان ازین پایگه پای من
نگون کن سر جادوان را ز تخت	مرا دار شادان دل و نیکبخت

(ج ۳/ ۱۳۴۹-۱۳۵۰: ب ۱۳۱۴-۱۳۱۸)

نیایش کیخسرو در بهشت‌گنگ نیز از نمونه‌های از راز و نیازها و چاره‌جویی‌های وی از خداست که راه درست را به وی نشان دهد و اگر از

کین کشی وی از افراسیاب ناخشنود است، آتش کینه را در دل او خاموش کند و این که جایگاه افراسیاب را به وی نشان دهد.

جهاندار یک شب سر و تن بشست      بشد دور با دفتر زند و اُست  
همه شب به پیش جهان آفرین      همی بود گریان و سر بر زمین  
همی گفت این بنده‌ی ناتوان      همیشه پُر از درد دارد روان

(ج ۳/ ۱۳۹۲: ب ۲۱۳۸- ۲۱۴۰)

به باور سهروردی، کناره‌گیری کیخسرو از ملک دنیا و تاج و تخت نیز نتیجه‌ی همین جذبۀ نورانی است؛ چرا که او «حکم محبت را ممثّل گشت به ترک خویشان و وطن و بیت» (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱۸۸/۳-۱۸۹ نقل از قائمی، ۱۳۸۹: ۷۸). هانری کربن (Henry korbin) نیز معتقد است که سهروردی از دیدگاه تأویلی صوفیانه، با پیوند حماسۀ پهلوانی ایران باستان با تجربیات عرفانی خویش، این متن حماسی را به سرگذشت نمادین روح الهی انسان مبدّل کرده است (کربن، ۱۹۹۸: ۱۵۵-۱۵۷ نقل از همان: ۷۸). از این نظرگاه ناپدید و محو شدن پایان زندگی کیخسرو، شاه عارف، از چشم پهلوانان همراهش نیز نوعی جذبۀ و تجربۀ اشراقی است و به عبارتی «همان لحظه‌ای است که کیخسرو در جذبه‌ای عرفانی، غرق تأمل و تفکّری است که وجود او را با کیان «خرّه» یا انوار عالم عقول یکی می‌کند. (همدانی، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

افراد خودشکופا دارای لحظه‌هایی از وجد، حیرت، احترام و خوشی شدید می‌باشند که شبیه با تجربه‌های مذهبی عمیق بوده که فرد طی آن از خود و جهان مادی فارغ می‌شود. این تجارب چنان قدرت فوق‌العاده‌ای به فرد می‌دهند که او خود را مطمئن و مصمم می‌داند. بر این اساس نیایش‌های همراه با آداب و آیین‌های خاص و ناپدید شدن وی در پایان زندگی توصیف شده از کیخسرو بی‌شبهت به تجربه‌های اوج و حالات عرفانی افراد خودشکوفای مطرح شده در نظریه مزلو نمی‌باشد.

۳-۴- علاقه اجتماعی (social interest): مزلو از مفهوم علاقه اجتماعی آدلر استفاده می‌کند تا میزان هم‌حسی و همدردی افراد خودشکوفای را نسبت به بشریت، بیان کند. این افراد با وجود رنجیده و یا افسرده شدن از افراد دیگر، دارای احساس همخوانی و درک دیگران و تمایل به کمک به بشریت دارند. مزلو افراد خودشکوفای را به صورت افرادی برخوردار از نگرش برادر یا خواهر بزرگتر نسبت به مردمان دیگر توصیف می‌کند (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۷۲).

کیخسرو پس از اینکه تاج‌گذاری می‌کند، تمام همت خود را برای برطرف کردن و رفع مشکلات مردم سپری می‌کند به گونه‌ای که «شهر به شهر می‌گردد و به اداره‌ی امور و آبادانی و دل‌جویی از مردم می‌پردازد» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۳۱۵).

همه بوم ایران سراسر بگشت  
 هر آن بوم و بر کان نه آباد بود  
 درم داد و آباد کردش ز گنج  
 به هر شهر بنشست و بنهاد تخت  
 همان بدره و جام می‌خواستی  
 وزان جا سوی شهر دیگر شدی  
 چنان چون بود مردم نیکبخت  
 به دینار گیتی بیاراستی  
 همان با می و تخت و افسر شدی  
 بشد با بزرگان و آزادگان  
 چنین تا در آذر آبادگان

(ج ۷۸۰/۲: ب ۸۲-۸۸)

و یا اندرز وی مبنی بر صلح‌طلبی از دیگر ویژگی‌های اوست که چهره‌ای خاص به وی می‌بخشد. چون حکومت قسمتی از ایران را به فرامرز پسر رستم می‌دهد به وی می‌گوید: از جنگ‌طلبی حذر کن و هرکس امان خواست، بیهوده کارزار نکن. بنابراین تأکیدات کیخسرو بر صلح‌طلبی و مهر و دوستی بیانگر غلبه گرایش فزونی علاقه اجتماعی آدلر بر شخصیت او می‌باشد.

ترا دادم این پادشاهی بدار  
 کسی کو به رزمت نبندد میان  
 به هر جای خیره مکن کارزار  
 چنان کن که او را نباشد زیان



به هر جایگه یار درویش باش همه راد با مردم خویش باش  
(ج ۲/۷۹۸: ب ۴۲۹-۴۳۵)

همچنین سفارش‌های کیخسرو به گودرز مبنی بر تلاش برای اجتناب از جنگ افروزی و خرابی به بار آوردن نیز بیان‌گر علاقه اجتماعی بالا در اوست.  
نگر تا نیازی به بیداد دست نگردانی ایوان آباد پست  
کسی کو به جنگت نبندد میان چنان ساز کز تو نبیند زیان  
که نپسندد از ما بدی دادگر سپنجست گیتی و ما بر گذر  
(ج ۳/۱۱۵۲: ب ۱۳۰-۱۳۷)

با توجه به موارد ذکر شده، تمام تلاش‌های کیخسرو برای ایجاد رفاه عمومی، احقاق حقوق از دست رفته و آبادانی، صلح طلبی و مهر و دوستی و... که از سوی وی انجام می‌شود، نشانه‌هایی از علاقه اجتماعی بالا و برقراری عدالت اجتماعی و دوستی نوع بشر در اوست.

**۳-۵- روابط بین فردی و صمیمانه:** وسعت دایره دوستان نزدیک افراد خودشکوفه چندان وسیع نیست، ولی روابط دوستی افراد خودشکوفه نسبت به مردم عادی به مراتب شدیدتر و عمیق‌تر است. افرادی که آن‌ها به عنوان دوستان نزدیک خود برمی‌گزینند سالم‌تر و پخته‌تر از بیشتر مردم هستند. کیخسرو، دوستان صمیمی بسیار کمی دارد، اما با همان تعداد کم روابط صمیمانه و عمیقی دارد. پیران در شمار این افراد است که برای وی احترامی خاص قایل است و در جنگ ایران و توران تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا با وی رویاروی نشود. به گونه‌ای که در جنگ یازده رخ، که پیران در شمار یازده رخی است که به دست گودرز از پای درمی‌آید. کیخسرو چون بر جسد پیران می‌رسد با احترام از کردار نیک وی یاد می‌کند و دستور می‌دهد که او را در دخمه‌ای شایسته به خاک بسپارند. این رفتار احترام‌گونه کیخسرو نشان از وفاداری او در دوستی و حق‌شناسی وی است نسبت به کسانی که در حق وی نیک کرده‌اند. از جمله دیگر این افراد از رستم و زال و گیو می‌توان نام برد که در طول زندگی خویش به آنان وفادار است و دوستی عمیق و احترام‌گونه‌ای با آنان دارد.

۳-۶- ساختار منشی دمکراتیک (Democratic character structure): افراد خودشکوفاً بسیار شکیباً بوده و نسبت به همه پذیرش دارند و هیچگونه پیش‌داوری و یا قضاوت قبلی در زمینه‌های اجتماعی، مذهبی، نژادی ندارند. آن‌ها آمادگی گوش‌دادن و فراگیری از دیگران را دارند و سعی نمی‌کنند به صورتی برتری‌جویانه و یا تمکین‌آمیز نسبت به کسانی که از نظر سطح تحصیلات و یا توانایی سخن‌گفتن از آن‌ها پایین‌تر هستند، رفتار نمایند بلکه در ارتباط با هر کسی روشن و متواضع هستند. آن‌ها به طور آشکار علیه هنجارهای فرهنگی مقاومت یا تعمداً ضوابط اجتماعی را استهزاء نمی‌کنند، بلکه در واقع، آنان به وسیله‌ی ماهیت درونی خودشان اداره می‌شوند و نه به وسیله‌ی فرهنگ (شولتز، ۱۳۸۳: ۳۷۴).

کیخسرو هرگز بزرگان و پهلوانان را در امری مجبور نمی‌کند، بلکه برای تصمیم‌گیری با آنان مشورت می‌کند و نظر آنان را جویا می‌شود؛ به عبارتی دیکتاتور و خودرأی نیست. چنان‌که در نبرد با توران بزرگان و پهلوانان را فرامی‌خواند و درباره این امر خطیر پرسش می‌کند.

کنون گر همه ویژه یار منید      به دل سر به سر دوستدار منید  
 به کین پدر بست خواهم میان      بگردانم این بد ز ایرانیان  
 اگر همگنان رای جنگ آورید      بکوشید و رسم پلنگ آورید  
 چه گوید و این را چه پاسخ دهید      همه یکسره رای فرخ نهید  
 (ج ۲ / ۷۸۴: ب ۱۶۰ - ۱۶۶)

کیخسرو برای نبرد نیز شیوه‌هایی به کار می‌گیرد که در دیگر پادشاهان دیده نمی‌شود. وی پیش از حرکت برای نبرد با افراسیاب، دقیق‌ترین طراحی جنگ را ارائه می‌دهد به گونه‌ای که «نام همه‌ی پهلوانان از خاندان‌های مختلف را ثبت می‌کند: خاندان‌های کاووسیان، نودریان، گودرزیان، گژدهمیان، میلادیان، فرزندان لواده، پشنگیان، خویشان شیروی و تخمه‌ی گرازه» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ص ۳۱۶). حتی در کنار هر خاندان تعداد آن‌ها را ذکر می‌کند. هم‌چنین پیش از حرکت هدایایی را که در نظر گرفته در صحن بارگاه می‌گذارد و مأموریت‌ها را مشخص

می‌کند و پاداش آن را نیز و «بدین‌سان سیاست رزمی خود را بر تشویق و کار داوطلبانه هر کس بنا می‌نهد» (همان: ص ۳۱۶). به طور مثال بیژن مأموریت می‌یابد که پلاشان پهلوان تورانی و تژاو داماد افراسیاب را بکشد و اسپینوی کنیز تژاو را زنده اسیر کند. و گیو مأموریت داوطلبانه یافت که هیزمی را که افراسیاب بین دو کوه گذاشته تا راه ایرانیان را سد کند، بسوزاند تا راه هموار شود. گرگین میلاد پذیرفت که پیام کیخسرو را به افراسیاب برساند. منش دمکراتیک افراد خودشکופا سبب شده که آن‌ها بسیار شکیبنا بوده و پذیرای هر کسی بدون پیش‌داوری‌های اجتماعی، مذهبی، یا نژادی باشند. هم‌چنین این افراد آمادگی فراگیری از هر کسی را دارند. آزادی اعطا شده از سوی کیخسرو به بزرگان برای تصمیم‌گیری و انجام داوطلبانه مأموریت‌ها، مشاوره وی با همراهان برای ایجاد هماهنگی بیشتر به ویژه در زمان نبرد، ایجاد یک نظامی سیاسی مبتنی بر تقدیر و تشویق و... نشانگر منش‌های دمکراتیک کیخسرو می‌باشند.

#### ۴- نتیجه‌گیری

با توجه به یافته‌های پژوهش حاضر، کیخسرو به عنوان فردی کمال‌یافته، با داشتن شش خصوصیت از انسان‌های خودشکופا از دید مزلو مانند علاقه اجتماعی، تجربه‌های اوج یا عرفانی، ساختار منشی دمکراتیک و... در شمار افراد خودشکופا در نظر گرفته می‌شود. زیباترین جلوه پدیدآیی تجارب کمال‌طلبانه و رهایی از خویشتن و متعالی شدن او را باید در امتداد مسیر زندگی و حرکت وی به سوی آرمان و هدف‌های او جست. در راه رسیدن به آرمان و رسالتی که از کودکی و نوجوانی برای رسیدن به آن پرورش یافته بود، گاه چنان به حسی عارفانه دست می‌یابد و به مرحله رهایی از خویشتن می‌رسد که زمان و مکان را فراموش می‌کند و در جایی خلوت و بدون اغیار با پروردگار خویش به نیایش می‌پردازد و همین لحظه‌های وجد و حیرت است که در پایان زندگی که احساس می‌کند رسالت او در این جهان اتمام یافته و هرچه از خدا خواسته به دست آورده، به هویتی کمال‌یافته و خداگونه که براننده افراد خودشکופاست، می‌رسد و از

جهان مادی با بی‌نیازی کامل ناپدید می‌شود و روح او متعالی می‌شود، بدون آنکه انتظار پاداشی در قبال کوشش‌های خود داشته باشد.

## منابع

### الف) کتابنامه

- ۱- اتکینسون، ریتا. ال و دیگران. (۱۳۹۰)، زمینه روان‌شناسی هیلگارد، ترجمه: محمدنقی براهنی و دیگران، تهران: رشد، چاپ پانزدهم.
- ۲- استوارت، ویلیام. (۱۳۸۶)، دایره‌المعارف مشاوره، ترجمه: شکوه نوابی‌نژاد، نشر علم: تهران، چ اول.
- ۳- براهنی، محمدنقی و همکاران. (۱۳۸۶)، واژه‌نامه روان‌شناسی، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ چهارم.
- ۴- برونو، فرانک. (۱۳۸۴)، فرهنگ توصیفی روان‌شناسی، ترجمه: فرزانه طاهری و مهشید پاشایی، انتشارات ناهید، تهران، چ سوم.
- ۵- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، چ ۲، تهران: آگاه.
- ۶- بهرامی، احسان. (۱۳۶۹)، فرهنگ واژه‌های اوستا، تهران: نشر بلخ.
- ۷- پارسا، محمد. (۱۳۷۲)، زمینه روان‌شناسی (روان‌شناسی عمومی)، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت، چاپ هشتم.
- ۸- پروین، لارنس ا. (۱۳۷۲)، روان‌شناسی شخصیت، ترجمه: محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران: انتشارات فرهنگی رسا، چ اول. *کتابخانه انسانی و مطالعات فرهنگی*
- ۹- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۷)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: انتشارات ناهید، چاپ سوم. *رتال جامع علوم انسانی*
- ۱۰- دبیرسیاقی، سیدمحمد. (۱۳۸۷)، برگردان روایت‌گونه شاهنامه فردوسی به نثر، تهران: نشر قطره، چاپ هشتم.
- ۱۱- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۸۰)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر و مقدمه و تجزیه و تحلیل فرانسوی هنری کربن، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۲- شولتز، دوان. (۱۳۸۳)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه: یوسف کریمی و همکاران، تهران: نشر رسباران، چ چهارم.

- ۱۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، روان‌شناسی کمال (الگوهای شخصیت سالم)، ترجمه: گیتی خوشدل، چاپ ۱۲، تهران: نشر پیکان.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸)، شاهنامه، جلد ۱، ۲ و ۳، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، نشر قطره، تهران، چاپ دوم.
- ۱۵- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۷۴)، شاهنامه فردوسی، جلد ۱- ۴، تصحیح ژول مول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- ۱۶- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹)، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سیزدهم.
- ۱۷- شارف، ریچارد اس. (۱۳۸۷)، نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره، ترجمه: مهرداد فیروزبخت، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ چهارم.
- ۱۸- شفیق آبادی، عبدالله. (۱۳۸۵)، نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوازدهم. لو،
- ۱۹- شاملو، سعید. (۱۳۹۰)، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، تهران: انتشارات رشد.
- ۲۰- کریمی، یوسف. (۱۳۸۰)، روان‌شناسی شخصیت، تهران: مؤسسه نشر ویرایش، چاپ هفتم.
- ۲۱- گری، جرال. (۱۳۸۷)، نظریه و کاربری مشاوره و روان‌درمانی، ترجمه: یحیی سیدمحمدی، تهران: انتشارات ارسباران، چ دوم.
- ۲۲- مزلو، آبراهام هارولد. (۱۳۷۲)، انگیزش و شخصیت، ترجمه: احمد رضوانی، چاپ سوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، زندگی در اینجا و اکنون (هنر زندگی متعالی)، ترجمه: مهین میلانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات فراروان.
- ۲۴- هرسن، مایکل- ترنر، ساموئل ام. (۱۳۸۸)، مصاحبه تشخیصی، چ ۴، ترجمه: سعید شاملو، محمدرضا محمدی، تهران، انتشارات رشد.
- (ب) مقالات
- ۲۵- اسدالهی، خدابخش، (۱۳۸۷)، «فروغ فرخزاد و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو»، نشریه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، شماره ۷۴، زمستان ۸۷، صفحه ۱-۲۰.
- ۲۶- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. ۱۳۸۹، «اسطوره کیخسرو در شاهنامه»، بخارا، سال سیزدهم، شماره ۷۶، مرداد و شهریور ۱۳۸۹.
- ۲۷- بهره‌ور، مجید، (۱۳۸۸)، «بازخوانی زندگینامه مولوی با نظر به سلسله مراتب نیازهای مزلو»، مطالعات عرفانی، شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۸۸، صفحه ۷۸-۱۱۸.

- ۲۸- قائمی، فرزاد، (۱۳۸۹)، «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس نقد اسطوره‌ای»، پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۷، بهار ۱۳۸۹، صفحه ۷۷-۱۰۰.
- ۲۹- هربرت، ال پتری، (۱۳۸۲)، «آبراهام مزلو و خودشکوفایی»، ترجمه: جمشید مطهری طشی، معرفت: شماره ۶۲، شهریور ۸۲، صفحه ۹۴-۱۰۰.
- ۳۰- همدانی، امید، «حماسه، اسطوره و تجربه عرفانی: خوانش سهروردی از شاهنامه»، فصلنامه نقد ادبی، سال دوم، شماره ۷(۳۸)، پاییز ۱۳۸۸، ۱۳۷-۱۶۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی